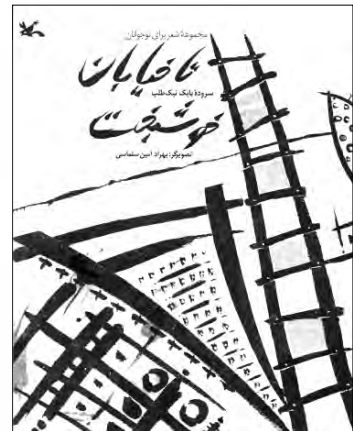


خیابان شعر، کوچه‌ی خاطر‌هی شعر

نیره‌سادات هاشمی



نام کتاب: تا خیابان خوشبخت
نویسنده: بابک نیک‌طلب
تصویرگر: بهراد امین سلماسی
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۹
شمارگان: ۸ هزار نسخه
شمار صفحات: ۳۲ صفحه
قیمت: ۱۴۵۰ تومان

البته تنوع قالب‌های کلاسیک در این مجموعه بیش‌تر از قالب نو است. از میان قالب‌های نو، تنها قالب نیمایی را در این کتاب می‌بینیم.

کتاب، رویکرد موضوعی و مضمونی خاصی ندارد. شاید جدیدترین آثار بابک نیک‌طلب باشند که در یک مجموعه گرد هم آمده‌اند. برای دریافت بهتر فضای این کتاب، بهتر است آثار آن به سه گروه زیر تقسیم و هر گروه به‌طور جداگانه بررسی شود:

الف) آثاری که منسجم و متناسب با گروه سنی مخاطب هستند.

ب) آثاری که علی‌رغم انسجام و زیبایی‌ای که در آن‌ها هست؛ نقاط ضعفی (مثل ضعف ارتباط با مخاطب، استفاده از تصاویر و جملات کلیشه‌ای، ضعف تألیف و...) که به انسجام و استحکام اثر لطمه می‌زند، نیز دارند.

ج) شعرهایی که از انسجام لازم برخوردار نیستند، و نمی‌توان آن‌ها را اثری قابل قبول محسوب کرد.

سرودن شعر برای نوجوانان اگرچه باید و نیایدهای خاص شعر کودک را ندارد؛ اما باید هم‌چنان شاعر به سادگی زبان و تخیل در اثرش پای‌بند بماند، و ضمن این‌که به دنبال کشف دیدگاه‌های تازه است، از تراجم و تفکرات انتزاعی دیرپاب نیز بپرهیزد.

برای این گروه سنی، کم‌کم موسیقی و قالب جای خود را به مضمون و اندیشه و حس‌آمیزی ژرف‌تری می‌دهند. چنان‌که بسیاری از شاعران امروز قالب سنتی شعر نوجوان (چهارپاره) را کنار گذاشته‌اند و برای این‌که بتوانند ناگفته‌های خود را با ظرفیت‌های کلامی بهتری عرضه کنند، به قالب‌های نو رو آورده‌اند. از این رو در مجموعه‌های امروزی شعر نوجوان، هم قالب‌های کلاسیک (مثل چهارپاره و غزل و...) و هم قالب‌های نو (مثل نیمایی، سپید و...) دیده می‌شود. این اتفاق خوبی است که ضمن ایجاد تنوع در مجموعه‌های مناسب این گروه سنی، ذهن مخاطب را از کلیشه‌های موسیقایی آزاد می‌کند.

مجموعه‌ی خیابان خوشبخت، اثری است که از سیزده اثر در قالب‌های متعدد نو و کلاسیک به وجود آمده است.

فردا، «سرو کهنسال» و «سوار تازه رسیده» در این گروه قرار می‌گیرند.

«از این سفر - صفحه‌ی هشت»: شعری که با زبانی کاملاً ساده و صمیمی سروده شده است. خالی از بازی‌های کلامی و سرشار از تصویرهای ملموس است که دست‌یابی به آن‌ها برای هر مخاطبی آسان است:

«کمی هوای کوه

کمی سکوت دشت

کمی صدای آبشار

و آسمان بی‌غبار

یکی دو شیشه عطر خاطره

و هر چه یادگار داشتم از این سفر

درون جعبه‌ای گذاشتم

و جعبه را درون جیب کوچک جلیقه‌ام

برای تو

خوشت می‌آید از سلیقه‌ام؟»

در این اثر اگرچه باز هم مضمون نوستالژیک آرزومندی روستا و طبیعت دیده می‌شود؛ اما شاعر این مضمون را در فضایی متفاوت مطرح می‌کند. چون غالب آثاری که با این حال و هوا سروده شده‌اند، سرشار از دریغ و فسوس از طبیعت هستند و عموماً آرزوی بازگشت به آن را دارند.

شاعر در این شعر این حس را از منظری دیگر مطرح می‌کند و به صورت سوغات به مخاطبش عرضه می‌کند. بار عاطفی و استفاده‌ی درست از عنصر حس‌آمیزی موجب شده است که سوژه‌ی تکراری طبیعت‌گرایی چندان در این اثر به چشم نیاید.

«این یکی از مصادیق درست نقش عاطفه در شعر است که به مخاطب خود فرصت می‌دهد تا با یک بصیرت تازه از یک تجربه‌ی قدیمی لذت ببرد.»^۱

«بهار فردا - صفحه‌ی هفده»: اثری که اگرچه در مضمون نو نیست و شاعران مختلف (برای گروه سنی) به آن از مناظر گوناگون پرداخته‌اند؛ اما زیبایی‌های تصویری و

محتوایی، آن را متفاوت کرده است:

«من پرنده نیستم، اما

دوست دارم زندگی هر روز

در حیاطی کوچک و زیبا

با صدای خوب گنجشکان شود آغاز...»

دقت شاعر در به‌کارگیری و استفاده‌ی درست از واژه‌ها، وجود تناسب در بین کلمات هر سطر، زیبایی و دل‌نشینی خاصی به شعر بخشیده است. چنان‌که در این قسمت از شعر می‌بینید:

«من پرنده نیستم، اما

دوست دارم وقت گفتن

از نسیم و چشمه و خورشید

با درخت و سبزه و صحرا

بهترین آوازه‌هایم را بخوانم باز...»

در بند پایانی شعر، شاعر با کاربرد غیرمعمول حروف اضافه، در سطر سوم، معنایی زیباتر و عمیق‌تر به شعرش بخشیده است. او به جای «در» از حرف اضافه‌ی «از» استفاده کرده است.

«من پرنده نیستم، اما

دوست دارم با پرستوها

وقتی از پاییز می‌کوچند...»

«سرو کهنسال - صفحه‌ی بیست و یک»: یکی دیگر از شعرهای خوب این مجموعه است. شاعر با تکرار جمله‌ی «آشنا هستی» ضرباهنگی زیبا از لحاظ موسیقی لفظی و معنوی به آن داده است.

«سلام سرو کهنسال

سرو سبز بلند

که صبر و سادگی‌ات، مثل ایستادگی‌ات

زبانزد همه‌ی رودها و جنگل‌هاست

تو با صدای دل‌انگیز چشمه‌های زلال

که صبح از دل کوه

به شوق دیدن دریا و دشت می‌جوشند

آشنا هستی

تو با تمام غزالان که تشنه و خسته

غروب آهسته

به سوی دره‌ی سرسبز پیش می‌آیند

و بی‌هراس کسی

از آب نهر روان جرعه جرعه می‌نوشند

آشنا هستی

تو با همین مردم

که روز تا شب بذر امید می‌کارند

درون قلب زمینی که دوستش دارند

و چار فصل سال

برای رویش یک دانه سخت می‌کوشند

آشنا هستی...»



تکرار حرف سین و شین، در بیش‌تر کلمات، موسیقی درونی واژه‌های شعر را بیش‌تر کرده است. تمام مواردی که شاعر در هر بند از شعر به آن‌ها اشاره می‌کند تکه‌هایی از رویدادهای طبیعی هستند و او به خوبی از آن‌ها نتیجه‌ی حماسی مدنظرش را می‌گیرد:

«سلام سرو کهنسال

که ایستاده‌ای آزاد

بی‌خیال خزان

چه در برابر باران

چه در برابر باد

همیشه در دل این باغ سبز باش و بمان»

مثنوی «سوار تازه رسیده» صفحه‌ی بیست

و نه: بیانی ساده و صمیمی دارد. این مثنوی با استفاده از اصطلاحات رایج در زبان گفتار شکل گرفته است. زبان اثر بسیار روان است و هیچ بیگانگی‌ای در سطح جملات آن دیده نمی‌شود:

«خوش آمدی، خوش آمدی سپیده!

سوار تازه از سفر رسیده

سلام گرم ما به روی ماهت

به آفتاب روشن نگاهت

به ما بگو که در سفر چه دیدی

چه گفتی و چه چیزها شنیدی

بگو که دانه از زمین بروید

به باغ حرف تازه‌ای بگوید.»

تقابل واژه‌های «ماه و آفتاب» در بیت دوم، و تناسب کلمه‌های «گرمی، آفتاب و روشنی» زیباست. یا تصویر زیبایی که در بیت چهارم آمده است.

این غزل با بیتی زیبا به پایان می‌رسد.

«بیا که با تو مثل گل برویم

گل از تو بشنویم و گل بگویم»
در این بیت «گل شنیدن» و «گل گفتن» نه فقط کاربرد مناسب دو اصطلاح رایج در گفتار است، که تصویر زیبایی هم با مضمون مصرع قبلی ایجاد کرده است.

ب) آثاری مثل «شروع»، «به رنگ آبی دریا»، «هوای تماشا»، «نشانی تو» و «در کوچه‌ی خاطرات» را می‌توان در این گروه آورد.

آثاری که علی‌رغم داشتن انسجام و زیبایی، گاه دچار ضعف‌های تألیفی و معنایی و یا کلیشه‌پردازی‌هایی در مضمون و یا محتوا شده‌اند. بعضی از این آثار تکرار همان موسیقی و مضمونی هستند که از سایر شاعران خوانده یا شنیده‌ایم. با این حال زیبایی‌هایی هم دارند که این ضعف‌ها را کم‌رنگ می‌کنند. البته نمی‌توان از این آثار بدون ذکر زیبایی‌هایشان گذشت.

«شعر شروع» صفحه‌ی شش: اثری منسجم

است. این انسجام در محور افقی و عمودی شعر به‌طور کامل لحاظ شده است. این شعر با جمله‌های امری «شروع کن» آغاز می‌شود و با «طلوع کن» به پایان می‌رسد.

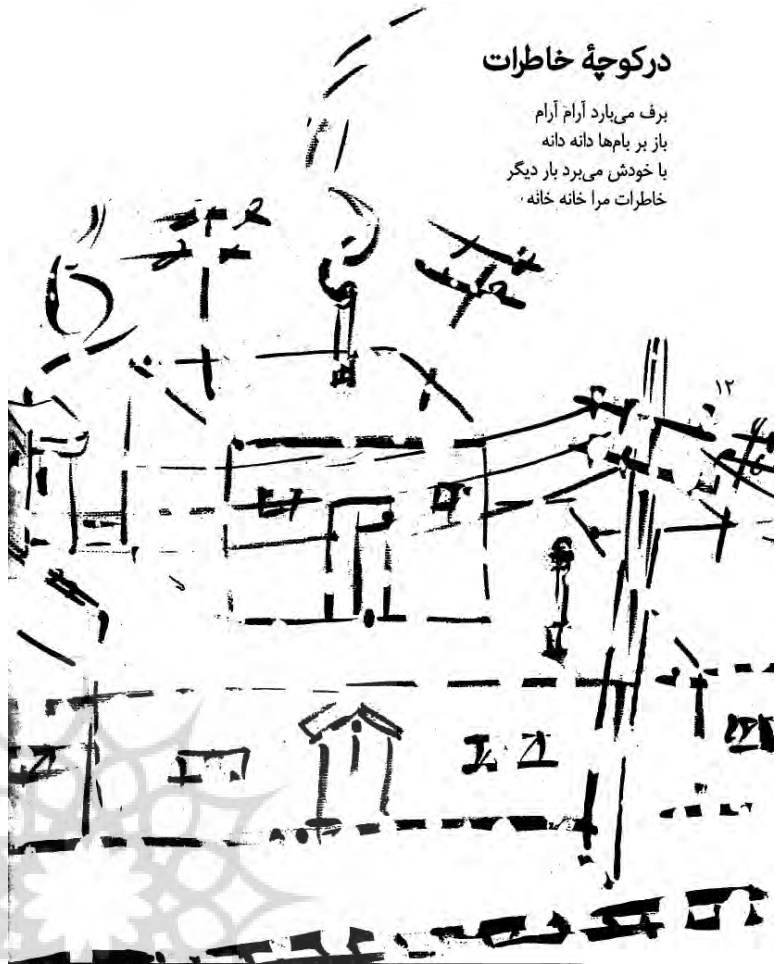
واژه‌های «شروع» و «طلوع» اگرچه هر یک در معنا و کاربرد متفاوت‌اند؛ اما می‌توان آن‌ها را نزدیک به هم در نظر گرفت. (چنان که روز با طلوع خورشید شروع می‌شود) نزدیکی این دو واژه از این نظر، هارمونی زیبایی به آغاز و پایان این شعر داده است؛ انگار شاعر می‌خواهد از یک آغاز بی‌پایان حرف بزند.

از سوی دیگر هر بند از این شعر را مجموعه‌ای از واژه‌ها تشکیل داده‌اند که در بین آن‌ها هم تناسبی از این دست که گفته شد برقرار است. وجود این ارتباط زنجیره‌ی ظریفی از تصویر و معنا در این اثر به وجود آورده است.



درکوچه خاطرات

برف می‌بارد آرام آرام
باز بر پامها دانه دانه
با خودش می‌برد بار دیگر
خاطرات مرا خانه خانه



از حرف اضافه‌ی «در» استفاده کند تا به منظور مورد نظرش برسد، از حرف اضافه‌ی (به) استفاده کرده است. با وجود «به» در این سطر فعل امر «بخند» معنی تمسخر کردن می‌دهد:

«تا بروید امید» صفحه‌ی پانزده: شعری در قالب نیمایی است. اتفاق نویی در آن دیده نمی‌شود. مضمون گلایه‌آمیز نباریدن باران بارها دستمایه‌ی شعرهای زیبای در میان آثار کودک و نوجوان شده است. ابری که سیاه است و سترون نیست؛ ولی نمی‌خواهد بیارد:

«از نسیم

از پرنده و درخت

از کویر و کوه کشتزار

از تمام هر چه هست

دور ایستاده‌ای چه قدر

ابر دور دست!...»

ولی تناسبی که بین سکوت سنگ و ابر سیاهی که نمی‌بارد ایجاد شده است، در این سطرها زیباست:

«... راستی بگو

هیچ از این نگاه خشک خسته نیستی؟

هیچ لحظه‌ای نخواستی

چشمه‌ای بجوشد از سکوت سنگ

آی ابر تیره رنگ...»

در چهارپاره‌ی «به رنگ آبی دریا» صفحه‌ی بیست و پنج، شاعر دفتر شعرش را بهانه‌ی پریدن «در آسمان خیال» قرار می‌دهد:

«باز در آوازهای چشمه جاری

چلچله پرواز کرد و باغ گل آورد

دفتر شعر مرا نسیم سبک بال

باز گشود و پر از هوای سفر کرد...»

تشبیه‌های شاعر در بندهای دوم و سوم چهارپاره بسیار ساده و در عین حال زیبا هستند.

«دفتر شعرم سپید و پاک و زلال است

مثل دل آسمان و آینه و آب

روشنی روزها و شادی شب‌هاست

مثل گل آفتاب و غنچه‌ی مهتاب»

در این بیت، آوردن چند صفت پشت هم برای درخت، زیبایی آن را دوچندان کرده است:

دفتر شعرم پر از درخت بلوط است

سبز و ثمربخش و سایه‌گستر و آزاد

اما با وجود زیبایی‌ای که هر یک از مصرع‌های بیت بعدی از همین بند به‌طور جداگانه دارند، هیچ تناسبی بین تشبیه مصرع اول با دفتر شعر نمی‌توان یافت؛ بر عکس تشبیه و تصویر زیبایی که در مصرع بعد می‌بینیم.

«سخت‌تر از سنگ و استوارتر از کوه

نرم‌تر از ابر و بی‌قرارتر از باد»

به نظر می‌آید این بیت بیش‌تر از آن که به دفتر شعر

«شروع کن

دوباره از کنار پنجره

دوباره از همین اتاق

که چار گوشه‌اش

پر است از هزار خاطره

دوباره پا به پای رود

تمام دشت‌های سبز را بگرد

دوباره هم‌صدای زنجره

سرود ساده‌ای بخوان

در آسمان آرزو

برای هر که خواستی بتاب

به چشم هر که خواستی بخند

دوباره از همین اتاق

طلوع کن.»

تناسب واژگانی هر بند به ترتیب زیر است:

«شروع و پنجره»، «رود و دشت‌های سبز» و «زنجره و سرود» و در سطر پایانی «آسمان و بتاب و بخند و طلوع».

با وجود این زیبایی‌ها، عدم توجه شاعر به استفاده‌ی درست از حروف اضافه، مضمونی منفی به این سطر داده

است: «به چشم هر که خواستی بخند» شاعر به جای این که



شاعر باز گردد، به خود شاعر باز می‌گردد. مصرع دوم از این ظرفیت دوگانه برخوردار است که هم بتواند به شاعر باز گردد و هم دفتر شعر؛ اما مصرع اول چنین ظرفیتی ندارد. ضمن این که کاربرد این صفات برای دفتر شعر بیش‌تر از آن که وجه مثبتی داشته باشد، منفی است.

«هوای تماشا» صفحه‌ی بیست و شش: شعر نیمایی دیگری از این دفتر است که می‌توان به عنوان یک لحظه‌نگاری شاعرانه از آن نام برد.

«مثل خورشید

روشنی را به هر کوچه آورد

باز خندید

خانه‌ها را پر از بوی گل کرد...»

از این دست لحظه‌نگاری‌ها در شعر خصوصاً شعر نوجوان فراوان است؛ اما این بند در تصویر و مضمون رویکردی زیبا و متفاوت دارد:

«... مثل دریا

موج در موج لبریز پیغام

لحظه‌هایش

گاه طوفانی و گاه آرام...»

البته این شعر با وجود سادگی‌ای که در زبان و تخیل آن جریان دارد، در سطرهای پایانی به شدت انتزاعی می‌شود. تا حدی که پهلوی به مضامین شعر بزرگسال می‌زند.

«مثل آهو

رفت سوی افق‌های فردا

چون پرستو

بال زد در هوای تماشا»

ضمن این که ارتباطی هم بین «آهو و افق‌های فردا» نمی‌توان یافت!

«نشانی تو» صفحه‌ی سی و یک: یکی دیگر از آثار منسجم این مجموعه است که در آن، همان سوژه‌ی تکراری «نشانی»، دیده می‌شود. در سال‌های اخیر خصوصاً در شعر نوجوان بسیاری از شعرها در قالب مضامینی از این دست مثل «راز» و «نشانی» و... سروده شده‌اند. تشبیه خیال به «جویبار جاری» نیز تشبیه زیبایی است.

«فرصت پر گشودن» صفحه‌ی هجده: چهارپاره‌ای است که شروع خوبی دارد:

«دشت می‌شود پر از گل امید

باغ پر طراوت از هوای او

خانه می‌شود پر از خیال دوست

کوچه روشن از نشانه‌های او...»

شعر روایتگر لحظه‌ای عبادی است: (هنگام اذان) زبان

اثر روان است؛ اما در بند سوم این روانی با ابهام مواجه می‌شود:

«لحظه لحظه می‌شود تمام شهر

پاک و روشن از سیاهی و بدی

چون بهار پر شکوفه می‌شود

باغ مسجد از گل محمدی»

در مصرع دوم، «پاک شدن» و «روشن شدن» جدا از هم و در دو مصرع آورده شده‌اند. اگرچه شکل جمله به‌طور معمول در این مصرع غلط نیست؛ اما متناسب و روان هم نیست. «پاک شدن از سیاهی و بدی» در ساختار دستوری کلام شبهه‌ای به وجود نمی‌آورد، اما «روشن شدن» از سیاهی و بدی بی‌معنی است. ضمن این که نمی‌توان آن را به عنوان صورتی از هنجارشکنی در لفظ هم در نظر گرفت. هم‌چنین فاصله گرفتن فعل می‌شود از پاک و روشن، این روان نبودن را بیش‌تر می‌کند.

«در کوچی خاطرات» صص ۱۲ و ۱۳: یکی از دلنشین‌ترین شعرهای این مجموعه است.

«برف می‌بارد آرام آرام

باز بر بام‌ها دانه دانه

با خودش می‌برد بار دیگر

خاطرات مرا خانه خانه...»

این چهارپاره بیت‌های زیبا و شاعرانه‌ای دارد:

«تا دل آفتابی‌ترین روز

تا شب سال‌ها رفته از یاد

تا زمانی که از بارش نور

جوی‌های بوی خورشید می‌داد»

«تا بهاری که در بین مردم

مهر و لبخند و گل پخش می‌کرد

وقتی از آسمان حرف می‌زد

مرگ را زندگی بخش می‌کرد»

در این اثر تصاویر متناقض نما (پارادو کسیکالی) هم هست:

«تا زمستان سرسبز آن سال» و «مرگ را زندگی بخش می‌کرد»

چهارپاره پایان‌بندی خوبی هم دارد:

«از سفر باز می‌گردم اما

در همان لحظه‌ها می‌زنم گام

شب که در کوچه‌ی خاطراتم

برف می‌بارد آرام آرام»

اما بزرگ‌ترین مشکل آن عدم ارتباط با مخاطب است.

آنچه که از مضمون شعر و اشارات آن برمی‌آید، شاعر خاطرات اول انقلاب و بهمن ۵۷ خود را مرور می‌کند. اما نه از نام شعر و نه از شعر، این اطلاع به مخاطب داده نمی‌شود و فقط مخاطب بزرگسال می‌فهمد که منظور شاعر چیست.

ج آثاری که حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند و ضعف‌های دیگر ساختاری و مضمونی از انسجام آن‌ها نیز کاسته است.

«یادگار مهربانی‌ها» **صفحه‌ی ده:** یکی از این

آثار است. شعری در قالب نیمایی که به مرور خاطرات یک دوره‌ی خاص (جنگ تحمیلی) می‌پردازد. این شعر تکرار تصاویر و مفاهیمی است که بارها و بارها در این‌گونه آثار خواننده و یا شنیده‌ایم:

«گوشه‌ی میدان

چند نارنجک

چند تکه ترکش و موشک

یک تفنگ سال‌ها از کار افتاده

یک کلاه و کوله و پوتین

یک پلاک و چغیه و سربند...»

این‌گونه آثار تنها مرور یک خاطره‌ی نوستالژیک است.

از هیچ رویکرد شاعرانه‌ای برخوردار نیست. شاعر در این شعر فقط از آن‌چه پیرامون اوست (عینی و یا ذهنی) نام می‌برد، بدون این‌که در این مرور به کشف یا جرقه‌ای شاعرانه دست یابد. متأسفانه حس آمیزی این اثر نیز آن‌قدر کمرنگ است که نمی‌توان بار عاطفی خاصی بدان ببخشد. در پایان، شعر قدری اوج می‌گیرد؛ ولی به سرعت در یک عبارت ناتمام فروود می‌آید.

«... در کنار پرچم سبز و سفید و سرخ

لحظه‌ای آواز در میدان

لحظه‌ای پرواز در میدان

باز در میدان...»

پایان اثر کاملاً مبهم است. «میدان» نیز از همان

واژه‌های تکراری است که کاربرد آن در شعرهای حماسی معاصر به شدت کلیشه‌ای شده است. ترکیباتی نظیر «تولد

در میدان»، «صبح در میدان»، «رقص در میدان» برای نسل‌های قدیمی‌تر (بزرگسالان) هم، دوره‌ای داشت که طی شده است. استفاده‌ی مجدد از آن نیز نیازمند نگرش و طرح مضمون جدید است. برای مخاطب گروه سنی «د» نیز تقریباً بی‌معناست. چون این گروه سنی ذهنیتی از آثار حماسی دوره‌های قبل ندارد، و از طرف دیگر «میدان»، در ذهن او محیط دایره‌وار است که راه‌ها به آن ختم، یا از آن، منشعب می‌شوند.

«بیغام گل» **صفحه‌ی بیست و دو:** غزلی است که

در مضمون و موسیقی (درونی و کناری) کاملاً تکراریست.

«ای پیک بی‌قرار پرستو

پیغمبر بهار، پرستو

مثل نسیم چابک و چالاک

پیوسته رهسپار پرستو...»

غزل اگرچه زبان بسیار ساده‌ای دارد و نکته‌ی انتزاعی

غیرقابل فهمی (با توجه به گروه سنی مخاطب) در آن نیست؛

ولی به‌طور کامل با حال و هوای آثار بزرگسال سروده شده است.

در مجموع کتاب «تا خیابان خوشبخت» اثری نسبتاً خوش

ساخت است. حتی آثار ضعیف این کتاب را هم نمی‌توان در ردیف آثار غیرقابل عرضه آورد. در واقع ضعف‌های آن هم در مقایسه با آثار خوب این مجموعه است که به چشم می‌آید.

اما از نگاه نوآوری، اتفاق تازه‌ای در زبان و تخیل و معنا

روی نداده است. شعرها به موازات هم در ساختار محتوا در حرکت هستند. چون شاعر مخاطبش را می‌شناسد، کم‌تر سراغ

اندیشه‌ها و تخیلات خارج از دریافت او رفته است. موضوع شعرها اگرچه تازه نیست؛ اما غالباً خوب پرداخت شده است.

این تکرار در زبان، موسیقی و حتی مضمون برخی آثار نیز دیده می‌شود (ترکیب‌ها و سطرهایی نظیر «خیابان خوشبخت»،

«لحظه‌ای آواز در میدان»، «تا بروید از افق امید» یا موسیقی

آثاری چون: سرو کهنسال و سوار تازه رسیده...؛ ولی سادگی

که از ویژگی‌های زبان شاعر است و بسامد بالای عنصر حس آمیزی در شعرهای این مجموعه سایه‌ی این تکرارها را

کمرنگ کرده است. آن‌چنان که بیت‌ها و سطرهای بعضی از این آثار تا مدت‌ها در ذهن مخاطب باقی می‌ماند.

از آن‌جا که بسیاری از نوآوری‌ها در شعر ناشی از حرکات

تدریجی و انتقال تجربیات از شاعری به شاعر دیگر بوده است، می‌توان این اثر را هم یک اثر خوب شناخت، چون شاعرش در همین مجال هم به مضامین خوب و تصویرهای

زیبایی دست یافته است.

پی‌نوشت:

۱- برگرفته از: از این باغ شرقی- پروین سلاجقه- فصل ۱۴

عاطفه در شعر کودک- ص ۲۷۶